سخنرانی مسجد صاحب الزمانی بیرجند جلسه 27

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

صَلِّی اللّهُمَّ عَلَی التَّجَلِّي الْاَعْظَمِ وَ کَمالِ بَهائِکَ الْاَقْدَمِ، شَجَرَةِ الطّورِ، وَ الْکِتابِ الْمَسْطورِ، وَ النّورِ عَلَی النّورِ، فی طَخْیاءِ الدَّیْجورِ عَلَمِ الْهُدي وَ مُجَلِّی الْعَمي وَ نورِ اَبْصارِ الْوَری وَ بابُکَ الَّذی مِنْهُ یُؤْتی الَّذی یَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً، کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً، سَیِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِینا بِالْحقِّ القائِمِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدینَ وَ دَهْرَالدّاهِرینَ.

(بِسْمِ الله الرَّحْمنِ الرَّحیمِ @ الم @ ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقینَ الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُون) [1]

آیه اول سوره مبارکه بقره، خداوند متعال پرهیزکاران را توصیف می‌فرماید. می‌فرماید: این کتاب شکی درش نیست که از ناحیه خدا است، این کتاب ساخته و پرداخته فکر بشر نیست، خاتم الانبیاء9 نمی‌تواند این کتاب را به انشاء خودش و به فکر خودش ایجاد کند. این ساخته و پرداخته ما است. شکی هم درش نیست و خصوصیت این کتاب، این قرآن، این است که راهنمای پرهیزکاران است.

قرآن راهنما است. اما چه کسی را؟ آن‌هایی‌که دلشان بخواهد به راه بیایند.

هر که را رویی به بهبود نبود　　　　دیدن روی نبی سود نبود

طبیب عشق مسیحا آدم است و مشفق لیک　　　　چو درد در تو نبیند چرا دوا بکند

(إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ) [2] ، (یَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنین) [3] ، قرآن شفاء هست، شفای سینه‌های مومنین است و الا برای ابوجهل، خیر، (وَ لا یَزیدُ الظَّالِمینَ إِلاَّ خَسارا) [4] ، ابوجهل قساوتش و خباثتش از شنیدن قرآن زیادتر می‌شود، قرآن راهنمای کسانی است که می‌خواهند به راه بیایند، ملاحظه خدا را داشته باشند، راه خدایی را بخواهند، قرآن برای آن‌ها است.

متقین و پرهیزکاران چه کسانی هستند؟ سه تا نشانه برای متقیان و پرهیزکاران در این آیه ذکر شده است.

نشانه اول: (الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)، آن‌هایی که ایمان به غیب می‌آورند، یعنی موجود را منحصر به همین محسوسات نمی‌دانند.

یک عده هستند می‌گویند: ماورای عالم محسوس، چیز دیگری نیست، همین است که با چشم می‌بینیم، ستاره‌ها و خورشید و زمین و آسمان است، همین را که صدایش را می‌شنویم، همین که بویش را استشمام می‌کنیم، غیر از این‌ها چیز دیگری نیست، به عالم غیبی ماورای این عالم، به خدایی، به ملائکه‌ای، به برزخی، به قیامتی قائل نیستند.

یک عده قائل هستند، ایمان به غیب دارند. می‌گویند: غیر از این عالم، عوالم دیگری هست و غیر از موجوداتی که به چشم ما می‌خورند، موجودات دیگری هم هست.

(يُقيمُونَ الصَّلاةَ) ، نشانه دومشان این است که نماز را بر پا می‌دارند. یعنی بندگی و عبادات را بجا می‌آورند. (وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُون) عبادت بدنیشان را، عبادت پولی هم دارند، از اسکناس‌هایی که به آن‌ها دادیم به فقرا هم می‌دهند. به 7:30 ؟؟؟ هم می‌دهند، به قوم وخویشان هم می‌دهند، به دوست و رفیق ها هم می‌دهند. این سه تا نشانه شد.

اگر نظر مبارک آقایان باشد ما چند شب، سه چهار شبی، برای نمونه، یک مختصر گفتگویی از قرآن کردیم. گفتیم: قرآن ظاهری دارد و باطنی دارد، به حسب روایات طخومی دارد و مطّلعی دارد، اشاراتی دارد و اسراری دارد، رموزی دارد، کنایاتی دارد، استعاراتی دارد. این ها را بحث کردیم.

این ظاهر قرآن بود که برایتان معنی کردم. اما به حسب باطن، آن‌هایی که علم قرآن در نزد آن‌ها است و خداوند کلید قرآن را و رموز قرآن را به دست آن‌ها داده است، در این آیه یک معنای دیگری را در باطنش گفته‌اند.

گفته‌اند: مراد از ایمان به غیب ایمان به امام زمان7 است. ایمان به این امامی که دوازدهمین وصی پیغمبر است و پنهان می‌شود. علامت تقوا، ایمان به این حضرت است، مراد از غیب حضرت است.

حضرت بقیه الله ارواحناه فداه در قرآن به اسم‌های مختلفی نام برده شده است. یک اسم ایشان «عصر» است، (وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي خُسْرٍ إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ) [5] خدا قسم به عصر خورده است. در روایات وارد شده است مراد از عصر، امام زمان7 است. چون روزگار

ایشان روزگار خدایی است، (وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ الله) [6] ، روزگار امام زمان7 ایام و روزگار خداوندی است.

خدا به حق پیغمبر همه شما را زنده بدارد و ظهور حضرت را در زمان شما قرار بدهد.

باشید ببینید روزگار خدایی آن روزگار است. حالا روزگار شیطانی است، حالا زمین و آسمان و در و دیوار و محیط و محاط همه شیطانی است، نعلبکی و استکانی که می‌خواهی چایی بخوری، عکس یک شیطانی را کشیدند، یک خانم را، تا برسد به تابلوهای سینماها و فی ما بین آمد متوسطات 10:55، همه این‌ها مظاهر شیطانی هستند.

بازارتان، تخم‌دان شیطان است ؟؟؟ نه بازار بیرجند، العیاذ بالله، بازار اروپا را می‌گویم. دروغ، دغل، کم فروشی، تقلب، حقه بازی، کلاه گذاشتن سر این و آن، این‌جا که بهشت است، الحمد لله.!

الان ایام شیطان است. دوره امام زمان7 ایام خدایی است. (وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ الله) که در قرآن است، روایت وارد شده است، دوره امام زمان7 است. نوع مردم در رویه مرضی خدا و پسند حق تعالی حرکت می‌کنند. حرکت می‌کنند، از منبری و مستمع و بازاری و مشتری و فروشنده و همه و همه. مراد از عصر، امام زمان7 است.

یک جا از این بزرگوار بنام «جمعه» اسم برده شده است، چون بوجود ایشان، خلق اجتماع بر یکتا پرستی پیدا می‌کنند. در دوره ایشان هر دو نیم کره، نیم کره‌ای که ما هستیم و نیم کره‌ای که آمریکایی‌ها هستند، همه کلمه مقدسه لا اله الا الله بر زبانشان جاری است، «جامع کلمه علی التقوی» است، لذا «جمعه» به او گفتند.

یک اسمش در قرآن «غیب» است. چرا؟ چون ایشان مظهر اسم «یاخفی» خدا و مظهر اسم «یا باطن» خدا و مظهر اسم «یا غیب» حق تعالی است. خدا ایشان را پنهان نگه داشته است تا موقعی‌که باید ظاهر بشود، از دیدگان نوع مردم پنهانش داشته است، چه در زمان حملش، چه موقع شیرخوارگیش، چه موقع کودکیش، چه موقع جوانیش، چه موقع پیریش، خدا وی را پنهان نگه داشته تا وقتی ظاهرکند و بوجود مسعود او، عدل و داد همگانی را روی زمین بگستراند.

من اول برای شما معنای «غیبت» امام زمان7 را بکنم، بعد وارد اشکالات بشویم.

معنای غیبت امام زمان7 این نیست که امام زمان7 رفته تو چاهی و پنهان شده است، معنایش این نیست که در خانه‌ای و در ؟؟؟ 14:20 آن‌جا نشیمن اختیار کرده است. معنای غیب امام زمان7 و

غیبت امام زمان7 این است که این بزرگوار می‌آید تو مردم یا نمی‌بینندش یا اگر دیدن نمی‌شناسندش، دیگر معنای دیگری ندارد، هیچی.

این‌که می‌گویند: امام زمان7 غایب است، پنهان است، معنایش همین است. و الا نرفته در ؟؟؟ قطب شمال و جنوب آن‌جا برود زندگی کند، که هیچ جنبنده ای او را نبیند. این‌طوری نیست. در بین مردم می‌آید، می‌آید، نمی‌بینندش، چه بسا ممکن است که حضرت تشریف بیاورند در همین مجلس، همین جا پهلوی شما هم بنشینند، نمی‌بینیشان.

مگر می‌شود آقا؟ بله می‌شود.

چشم باز و گوش باز و این عما حیرتم از چشم بندی خدا

مگر امام زمان7 مثل ما جسم نیست؟ چرا، مگر مثل ما هیکل و قیافه و اسکلتی ندارد؟ چرا، چطور می‌شود بیاید پهلوی ما بنشیند و نبینیمش؟ این از چندین راه ممکن است:

اذن بفرمایند دانشمندان مجلس، من در این باره هفت، هشت، دقیقه‌ای صحبت کنم.

اولا به حسب نوامیس طبیعی الان روشن شده که ممکن است موجود جسمی‌ای باشد و دیده نشود. چشم‌هایمان هم عیب ندارد، پهلوی ما نشسته، ولی نمی‌بینمش.

روی قوانین طبیعی ما چطور می‌شود آشیخ؟ ما از اسرار این عالم ناآگاه هستیم، بعضی اسراری در این طبیعت است، وقتی فاش بشود، آن‌چه را که ما ممتنع و محال می‌دانیم، او ممکنش می‌کند.

در چندی قبل، شاید سی سال قبل، یک خورده بیشتر، یکی از حکما و دانشمندان ایتالیا بنام «مانس نی»، ایشان یک روزی از رفقای خودش دعوت کرد، از دانشمندان، دکترها، پروفسورها، آن‌ها که هم ردیفش بودند، به منزلش دعوت کرد، 80 نفر از دانشمندان و دکترهای اهل حل و عقد، شمیست‌های نمره یک، دکترهای متخصص نمره یک، این‌ها را دعوت کرد. این‌ها را روی صندلی نشاند، همین‌که همه روی صندلی نشستند، یک مرتبه هر یک نفری، فقط خودش را می‌دید. دید رفقای دیگرش نیستند. کجا رفتند؟ مهندس فلان این‌جا بود، کجا است؟ دکتر فلان این‌جا بود، کجا است؟ هر یک به غیر خودش، دیگری را نمی‌دید. چشم‌هایشان را مالیدند، که خوابیم، بیداریم، مستیم، هشیاریم؟ خیر، بیدار هستیم و هشیار؟ غیر از خودم کسی را نمی‌بینم.

بعد از 5 دقیقه همه نمایان شدند. معلوم شد یک رمزی بکار رفته است. گفتند: جناب آقای دکتر، آقای مانس، این دیگر چیست؟ چه سحری و شعبده و چشم بندی است؟ گفت: سحر و جادو نیست، من رمال و چشم بند و حقه باز و فال‌بین نیستم.

دو مرتبه همان‌طور شد. دوباره بعد از چند دقیقه همه دیدند. گفتند: مانس این چه بازی است در آوردی؟ گفت: من یک شعاع پنهان دیگری را کشف کرده‌ام.

یک شعاع مخفی از آفتاب به دست آمد، این قسمت‌های رادیولوژی بکار افتاد، که از گوشت عبور می‌کند و هر چه در معبر این شعاع واقع شود پنهان می‌شود، دیده نمی‌شود. عکس‌هایی که می‌گیرند همین است. ماورای بنفش یک شعاعی بدست آورده است.

گفت: یک شعاع دیگری هم من بدست آوردم که وقتی او را عبور می‌دهند هرچه که در معبر او واقع شود دیده نمی‌شود، و از استخوان هم این شعاع رد می‌شود. و این دستگاهش این‌جاست. آن شعاع را که بکار می‌اندازند شما هیچ کدامتان دیگری را نمی‌بینید، وقتی‌که قطعش می‌کنند، همه می‌بینید.

بعد هم رفت این شعاع ؟؟؟ 20:50 دوم را در اداره ثبت دولتی ثبت کرد که کس دیگری ادعا نکند و امتیازش برای خودش باشد. البته جلویش را از اِعمال این گرفتند، چون خطرات دارد. این برای جنگ‌ها خوب است، یک دسته این شعاع را بتوانند در دشمن جریان بدهند، نبینند، وقتی ندیدند، این‌ها بتوانند حمله کنند.

پس روی قانون طبیعی هم یک چیزهایی هست که اگر دست به آن‌ها زده شود، محسوس، غیر محسوس می‌شود. دیدنی، نادید می‌شود. یک مرتبه انکار نکنید اگر گفتند: یک جسم محسوسی ممکن جلوی ما باشد و ما نبینیمش، ممکن بشود.

من یک حرفی به جوانان دانشجو و محصل خودم بزنم، نور چشم‌هایم، عزیزان من، هیچ وقت غرور شما را نگیرد، سه چهار کلمه ریاضی و طبیعی که خواندید، باد تو بینیتان نیافتد، و آن‌چه را که شما نمی‌توانید تحلیل علمی کنید، منکر نشوید. ابوعلی سینا یک عبارت خوبی دارد: «کل ما قرع سمعک فذره فی بقعه الامکان ما لم یزدک عنه قائمه البرهان»، هر چه که شنیدی، انکارش را نکن. بگو: ممکن است مگر این‌که برهان و دلیل قطعی، امتناع او را ثابت کند، این یکی.

دو: ما یک علم‌هایی داریم که علوم امروز، آن علم‌ها را منکر است، دانشمندان امروز آن‌ها را منکر هستند و این دلیل کودکی این‌ها است. من بزرگترین فیلسوف طبیعی و ریاضی امروز دنیا را

از یک جهت، مثل بچه نابالغی می‌دانم. زیرا چیزهایی را با چشمم دیده‌ام، که علم امروز نمی‌تواند آن‌ها را تحلیل کند و منکر شده است و من با چشم‌هایم دیده‌ام.

یک چیزهایی هست بین این ستاره‌ها، یک نسبت‌هایی با هم هست، آن نسبت‌های ستاره‌ها موثر در این عالم است، موجودات آسمانی دارای قوایی هستند، که آن قوا موثر در این عالم سِری است، در این زمین است. و علم امروز هنوز نتوانسته است آن قوا را بدست آورد و آن آثاری که قدما می‌گرفتند، بگیرد.

یک کلمه جزیی بگویم، بابای من یک عمویی در همین خراسان این‌جا داشته است، دو تا عمو داشته است، یک عمویش پولدار بوده و یک عموی دیگرش بی پول بوده است. ولی داخل در بعضی از علوم بوده است، بعضی از ؟؟؟ 25:33 را بلد بوده است. یک قسمتی از طلسمات را، یعنی تطبیق قوای سماوی با نفوس زمینی، یا با قوای زمینی را بلد بوده است. می‌رود پیش برادرش می‌گوید: پول بده می‌خواهم کربلا بروم، این هم می‌گوید: نمی‌دهم. می‌گوید: می‌کشمت. می‌گوید: برو هر غلطی می‌خواهی بکنی بکن.

می‌آید به برادر سوم که جد من است می‌گوید: من رفتم پیش آن برادر پول ازش بگیرم، به کربلا بروم، نداد. می‌کشمش. این هم می‌گوید: غلط می‌کنی، برو دنبال کارت، می‌گوید: خواهم کشتش.

دو شب بعد خبر می‌آورند به این برادر که جد من است، که آن برادر خشک شد، مُرد. این قصه را بابای من برای من نقل می‌کرد جیم به جیم. گفت: پدرم که جد من باشد یک مرتبه منقلب شد و به خانه برادرش رفت، دید این نماز عشاء را خوانده و رفته به سجده و مستحب است که سینه را به زمین بچسبانند، سینه را به زمین چسبانده و خشک شده و مرده است. گفته بود که من مراقب بودم وقتی او به سجده می‌رود فلان ستاره با فلان ستاره چه نسبتی دارد، چه عملی را کردم این را خشکاندمش کشتمش، و بعد هم من به کربلا می‌روم ولی به کربلا نمی‌رسم ولی چون برادرم را کشتم، تو راه از بلندی می‌افتم و می‌میرم. همان‌طور هم شد. از بلندی افتاد و تکه تکه شد.

یک چیزهایی هست که عقل من و شما درک نمی‌کند. یک کتابی نوشته‌اند، جوان‌ها برای شما می‌گویم که یک وقتی از ما آخوندها وقتی حدیثی را راجع به موضوعی شنیدید و یا قصه‌ای را که عقل خودتان بهش نرسید، منکرش نشوید. ابوعلی‌سینا، رئیس العقلاء یک کتابی نوشته بنام «کنوز المعظمین» در دانشکده تهران چاپ کردند.

وی می‌گوید: یک نسبت‌هایی بین قوای آسمانی و اجسام زمینی هست، که اگر آن قوه‌ها در وقت خودش تطبیق شد، آثار عجیب غریب، بروز می‌دهد.

ابوعلی سینا می‌نویسد: یک نفر به طرف مصر رفت، برای گردش کردن و سیر و سیاحت، رسید به اهرام مصر، رسید به یک نقشی در دیوار که برجسته بود، خیلی نقش زیبایی بود، از این نقش خوشش آمد. رفت بومی تهیه کرد و به این نقش محکم زد، موم در این نقش فرو رفت و بعد موم را بیرون کشید، نقش در موم منعکس شد، در این ساعت معین، رفت در بیابان که نقش را بزند و نقشی درست بکند، در بیابان رفت، یک مرتبه دید، صد تا گوسفند به طرف او آمدند، گوسفندها عاشق او شدند، دور او آمدند، چوپان آمد که پدر نامرد گوسفندها را کجا می‌بری؟ گفت: هیچی، از آن طرف دوباره گوسفندها آمدند، هرجا می‌رفت گوسفندها دنبال او می‌دویدند، چوپان‌ها می‌گفتند: گوسفندها را کجا می‌بری؟ خودش هم حیران است، از خلق تنگی، موم را این طوری می‌کند و نقش به هم می‌خورد، بلافاصله همه گوسفندها فرار می‌کنند.

معلوم می‌شود در این نقش این اثر بوده است، می‌آید و دو مرتبه مومی را تهیه می‌کند و می‌زند و دیگر این اثر را ندارد، زیرا در آن ساعتی که دو کوکب با هم نسبت معین داشتند این اثر گرفته می‌شده است، حالا در این ساعت دوم، دیگر آن نسبت بین نفوس سماوی و قوای سماوی یا کواکب سماوی نیست، این را ابوعلی سینا در «کنوزالمعظمین» می‌نویسد.

یک چیزهایی هست که عقل امروز دانشمندان طبیعی و ریاضی نمی‌تواند هضم ببرد. به خود پیغمبر9 من چیزهایی را دیدم که محال است این‌ها باور کنند. این‌ها را می‌گویم که اصول کرامات و معجزات را انکار نکنید. اگر آشیخی بالا منبر معجزه‌ای را خواند، زیرش نزنید، نگویید: عقل باور نمی‌کند. عقل، یک بچه علقه مضغه‌ای است. پنجاه چشمه من دیده‌ام، مصلحت نیست بروز بدهم.

یکی را می‌گویم:

زیدی را در دو فرسخی عقرب می‌زند، فریاد می‌زند: وای مادر، فلان شدم، می‌آیند به این آقا در بیرجند می‌گویند: که فلانی را در فلان جا عقرب زده است. او یک سیلی به صورت این گوینده می‌زند، تا سیلی زد، او در آنجا خوب شد.

33:28 ؟؟؟

سیلی را این خورد، او آن‌جا خوب می‌شود، یک آب دعایی در این آقا به این گویند، تا آب را این می‌خورد او آن‌جا خوب می‌شود. علم امروز این را حل کند؟ فلسفه طبیعی و ریاضی امروز، با این‌که اوج گرفته و به آسمان رفته است، حل این مطلب را بکند، رو قانون علمی، این، این‌جا سیلی خورده، به قول دراویش شپلاق خورده، او آن‌جا خوب می‌شود، آنا، این، این‌جا آب دعا را خورده، او آن‌جا خوب می‌شود، عقرب زبان که نمی‌فهمد، در همین چشمه، من چند تا چشمه به شما می‌گویم. من دیده‌ام، نه این‌که شنیده باشم یا در کتابی خوانده باشم، بالاتر از این است

عقرب را در کاسه می‌اندازد یک چیزی می‌خواند ؟؟؟ 34:55 شما نفهمیدید این چیست که خواندم؟ ترکی است یا فارسی است یا عربی است هندی است یا سندی است، عقرب دمش کنده می‌شود، یک چیز دیگر می‌خواند، یک دستش کنده می‌شود، یک چیز دیگر می‌خواند پایش کنده می‌شود.

به قانون علم امروز حلش نمی‌شود کرد. به جان خودم، که بابام خاک شیر نبات خرج کرده است تا من بزرگ شدم، مفت بزرگ نشدم که صدمه بخورم، به جان خودم پنجاه چشمه از این ردیف ها من دیده‌ام منکر نشوید.

یک کتابی «افلاطون» بنام «السیاسه» نوشته است، دو مقاله است، این را «اخوان‌الصفا» نقل کرده است. در مقاله 52 یا 51 اخوان‌الصفا نقل کرده از کتاب السیاسه، افلاطون حکیم الاهی نوشته است، کربلایی زین‌العباس ننوشته است، در یک مقاله‌اش این قسمت را نوشته است.

نوشته «جرجیس» که می‌گویند پیغمبر اروپا است، معروف است که در اروپا پیغمبری بنام جرجیس آمده است، چون نوع پیغمبرها از شرق آمدند، می‌گوید: این پیغمبر نبوده است، این قصه‌ای دارد، آن وقت قصه را افلاطون در السیاسه می‌نویسد، قصه این است:

جرجیس چوپان بود، گوسفند می‌چراند، یک وقتی زلزله شدیدی شد که آن قسمتی از کوه را که جرجیس گوسفندهایش را می‌چرانده است آن کوه تکان خورد، وسطش شق شد، یک انشقاق عظیمی پیدا شد، رفت تا انشقاق را، خسف ارض را، فرورفتگی زمین را، تماشا کند، تا رفت جلو، دید، این‌جا دستگاه‌هایی است، زمین شق شده و پایین رفته است و یک اسب مسی پیدا شده است، اسبی از مس، جلب نظر جرجیس را می‌کند.

می‌رود می‌بیند اسبی از مس است، حالا مال چند سال قبل است خدا می‌داند و زانوهای این اسب سوراخ دارد. کله‌اش را در سوراخ کرد و دید، وسط اسب مثل تختی می‌ماند، بالای تخت یک

مرده‌ای خوابیده است، این مرده هیچ ندارد، یک انگشتری در انگشت دارد، تعجب می‌کند، اسب مسی، در شکمش یک مرده، در زمینی که شق شده و از چند هزار سال قبل است خدا می‌داند.

از طاووس پَر مویی غنیمت است، انگشتری را از انگشت او در می‌آورد، به انگشت خود می‌کند. این‌ها را افلاطون می‌نویسد. بیرون می‌آید، یک غنیمتی هم، یک انگشتر هم به دستش آمده است. اتفاقا مالک آن اطراف، یک مرد ستمگری بوده است، این ماه به ماه ؟؟؟ 39:45 از این گوسفند چران‌ها می‌گرفته است و هر ماه هم چیزی اضافه می‌کرده است، مثل جنگل‌بانی حالا نبوده که عادلانه کار بکند، ظالمانه کار می‌کرده است و تمام گوسفند دارها از دست این مالک در عذاب بودند. سر ماه می‌شود، همه گوسفنددارها را جمع می‌کند و می‌گوید ماه گذشته یک قران می‌دادید حالا دو قران باید بدهید، نمی‌خواهید گوسفندها را ببرید. جمع شدند التماس کردند از ما بگذر، به ما ظلم نکن، همین‌طور که مشغول صحبت بودند، جرجیس با دستش بازی می‌کرد، یک مرتبه رفقایش گفتند: جرجیس کو؟ جرجیس همان‌جا نشسته بود، گفت: این‌ها چه می‌گویند: جرجیس کو؟ همانطورکه با انگشت بازی می‌کرد و انگشتر را می‌چرخاند، دیگران گفتند: جرجیس کجا بودی؟ فهمید در این انگشتری یک خاصیتی است، انگشتر را می‌چرخاند، وقتی نگین طرف کف دست می‌آمد، ناپدید می‌شد و نمی‌دیدندش، انگشتری را می‌چرخاند و نگینش بالای دست که می‌آمد، دیده می‌شد، معلوم شد این طلسمی است، قوای سماوی را با قوای زمینی تطبیق کرده‌اند، روی قواعد علمی که خودشان دارند این خاصیت را پیدا کرده است. رفت یک کاردی پیدا کرد، انگشتر را چرخاند به طرف کف دستش و رفت یک کارد به شکم آن ظالم ستمگر زد و خلاصش کرد و همه را راحت کرد.

این قصه را «افلاطون الهی» در کتابی بنام «سیاست‌المدن» راجع به سیاست دنیا نوشته است در دو مقاله، در مقاله دومش نوشته است، افلاطون شخص اول دنیا است. آن تکه را ابوعلی‌سینا رئیس‌العقلاء و بزرگترین فیلسوف شرق در کتاب «کنوزالمعظمین» می‌نویسد. به جان خودم به سر مبارک شما، بنده قریب چهل، پنجاه چشمه مختلف از این چیزها را با چشمم دیده‌ام.

هر چیزی را منکر نشوید، انطباق قوای آسمانی با ؟؟؟43 زمینی، انطباق نسب کواکب با قوای زمینی، این‌ها تاثیرات دارد، علم طلسمات، این خودش یک علم دامنه‌داری است، طلسمات انواع مختلفه دارد که اگر بخواهم بحث کنم، طولانی می‌شود، به درد شما هم نمی‌خورد و بعضی‌ها هم به

هوی و هوس می‌افتند. ببینید یک چیزی است که این طوری می‌چرخاند از چشم‌ها نا پدید می‌شود، این طوری می‌چرخاند، پدیدار می‌شود، پس می‌شود، محسوس باشد و جسم باشد و ما نبینیمش.

قرآن می‌گوید: (وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُورا) [7] ای پیغمبر، هنگامی‌که قرآن می‌خوانی، بعضی روایت تفسیر شده به نماز پیغمبر که در مسجد الحرام می‌خواند، ما بین تو و بین کفار، یک پرده‌ای می‌اندازیم که آن پرده خودش پوشیده است، «مستورا» به معنی «ساترا» بی‌خود می‌گویند، خود آن حجاب و پرده هم ناپدید است. پرده‌ها دو جور است: یکی مثل این پرده که بین ما و زن‌ها انداختند و ما زن‌ها را نمی‌بینیم. 44:50 ؟؟؟ نه پرده را می‌بیند و نه پشت پرده را.

ابوجهل ملعون سنگی برداشت تا پیامبر را بکشد. چون به لات و عزی قسم خورده بود که اگر پیغمبر نماز بخواند با سنگ بزند به سر پیغمبر و او را بکشد. نماز تیری در جگر آن‌ها بوده است، چون آن‌ها دنبال بت می‌رفتند، آن‌ها در مقابل بت کوچکی می‌کردند در مقابل لات و عزی. مثل پدران ما در مقابل سرود 45:40 ؟؟؟ آتش می‌خواندند.

پیغمبر9 می‌گوید: الله اکبر، می‌گوید: لا اله الا الله، تیری به دل آن‌ها است، زیرا فطرت را بیدار می‌کند، از بت و صنم به طرف خدا و صمد متوجه می‌کند. به او گفتند: ابوالحکم، فلان جا محمد9 دارد نماز می‌خواند، سنگی بزرگی را برداشت آمد تا بزند به سر پیغمبر9، آمد به نزدیک پیغمبر، دید سنگ به دستش خشک شده و جدا نمی‌شود. سنگ چسبیده است. برگشت، تا برگشت و پیش رفقایش رسید، سنگ از دستش باز شد، سنگ روی زمین افتاد.

یک نره خر دیگری بود گفت: من می‌زنم، گفت: دستت مرضی پیدا کرده است، سنگ را برداشت و رفت. نزدیک پیغمبر9 که رسید، دیدند هاج و واج شده است، دیدند این طرف را نگاه می‌کند و آن طرف را نگاه می‌کند، هیچی نمی‌بیند، عقبکی پیش رفقایش بازگشت، گفتند: فلانی، تو را چرا نزدی؟ گفت: من نزدیک محمد9 که رسیدم او را ندیدم. این طرف را نگاه کردم، دیدم یک اژده‌های گنده‌ای می‌خواهد من را بخورد.

مکرر شد که می‌آمدند به قتل پیغمبر و او را نمی‌دیدند. قرآن هم می‌گوید: (وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُورا) [8] خود همین آیه هم یک اثری داشت.

یک حدیث بگویم. مرحوم «ابن فهد حلی» به سند معتبر در کتاب «عده الداعی» نقل کرده است. علامه مجلسی رضوان الله علیه،

خدایا به حق خاتم‌الانبیاء9 امشب از این مجلس کوچک، ما طبقات انوار بی پایانت را به روح مطهر علامه مجلسی و پدرش عطا بفرما،

چهارصد سال است شیعه مرهون حقوق بی‌اندازه این پسر و پدر است. خدمتی که این‌ها به اسلام و به ولایت ائمه: کردند، هیچ سابقه ندارد و تا حالا هم لاحقه پیدا نکرده است، ولایت علی بن ابی طالب7 را زنده کرده‌اند.

بی‌خود نیست این متجددین سوزشان برداشته است، این‌ها با مجلسی طرف می‌شوند، مجلسی اخبار صحیح شیعه را که در دست اضمحلال بود همه را جمع کرده است، اخباری که «شیخ صدوق» به سند صحیح نقل کرده است و اخباری که «شیخ‌طوسی» نقل کرده است و حتی اخباری که «محمد بن یعقوب کلینی» نقل کرده است، در کتب خطی گوشه و کنار بود و داشت از بین می‌رفت و هیچ قدرتی نبود که این کتاب‌ها را بتواند جمع کند و بنویسد، «علامه مجلسی» شیخ الاسلام در زمان صفویه بود، و سلاطین صوفیه روی هر حکمتی بود، می‌خواستند تشیع راه پیدا کند، این‌ها را کمکش کردند کتاب‌های خطی گوشه و کنار، ته داهات، در شهرستان‌ها را جمع کردند، علامه آن اخبار که در معرض نابودی بود را جمع کرد، به صورت یک دائره المعارفی در 25 جلد به نام بحارالانوار منضبط کرد، ولایت علی بن ابیطالب7 و ائمه: را زنده کرد.

بعضی بچه‌های دهان ناشوری که هنوز علقه مضغه هستند، هنوز از خون دهان ماده، دهانشان پاک نشده است، حدیث نمی‌فهمند، حدیث با ث است یا با سین است، چرت و پرت بچه‌گانه می‌گویند، بریزید تو خرها.

بچه‌اند، نمی‌فهمند. احیا شرع و شریعت کرده است، البته خودش هم گفته این مطالب را، تمام آن‌چه نقل می‌کنیم همه صحیح اعلایی نیست.

یک مثالی بزنم، فرض کنید، قحطی شده و نان کم گیر می‌آید، آرد و گندم کم است، می‌گویند: در فلان جا، افغانستان یا بلوچستان، مثلا گندم زیاد است، دو هفته هم مجال می‌دهیم هر چه می‌خواهید بردارید، بیاورید، هزار تا شتر و پنجاه تا ماشین را بر می‌دارید و آن‌جا می‌روید، می‌بینید ریخته، گندم درش است، کاه است و جو هم هست. اگر بخواهید غربال کنید، گندم و جو و کاه را جدا کنید، خودش دو ماه طول می‌کشد، دو هفته وقت بیشتر ندادند. می‌گویید: همه را بار کنیم، در بیرجند سر فرصت غربال می‌کنیم، کاه و جو را جدا می‌کنیم. علامه مجلسی وقتش تنگ است، عمرش کوتاه

است، همه اخباری که از کتاب‌ها گیرش می‌آمده را جمع کرده است، بعد من اگر عمر داشتم، یا پیشوایان حدیث بعد از من، غربال می‌کنند.

در بحار الانوار اخباری هست که ممکن ضعیف باشد، ولی در صد، نود و هشتش قطعی است، بنده اهل فن هستم، بنده بچه نافهم نیستم، نه بلوف می‌زنم، نه باد می‌کنم. هم اهل فن حدیث هستم و هم اهل فن رجال هستم و هم اهل فن درایه هستم و هم اهل فن اصول هستم و هم اهل فن فقه هستم، هم درس‌های این‌ها را خواندم، هم درس‌های این‌ها را گفتم. یاوه نمی‌گویم.

مادری نزاید مانند علامه مجلسی در دنیا که این چنین خدمتی به اسلام بکند، نه تنها به شیعه، سنی ها 1300 سال است صحاح نوشته‌اند، یک دهم اخبار را که علامه مجلسی نقل کرده است در کلیات آن‌ها نقل نکرده‌اند. در دستشان نبوده است. آن‌ها زحمت کشیدند، خواستند احادیث پیغمبر را جمع کنند، یک دهم علامه مجلسی از کتب آن‌ها بهره برداری نمی‌شود. علامه مجلسی ناخن پایش بر این گویندگان مزخرف ترجیح دارد.

خدا به حق محمد و آل محمد: روح پر فتوح این بزرگوار را غرق بحار رحمت و انوار هدایت خودش بفرماید.

علامه مجلسی هم نقل کرده است، ابن فهد حلی در عده الداعی‌اش نقل کرده استو حدیث از امام رضا7 است. امام‌رضا7 نقل می‌کند: نسابه کلبی از مفسرین قرآن بود، خدمت جدش امام صادق7 آمد، امام صادق7 به او فرمودند: شنیدم تو قرآن را تفسیر می‌کنی؟ گفت: بله، بگو ببینم: این کدام قرآن است که خدا می‌گوید: (وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُورا) [9] این کدام قرآن است؟

من نشد بحث قرآن کنم، ده، بیست شب، بحث قرآن می‌کردم، قلبتان متلالا می‌شد. این قرآن را شما ساده گرفتید، این قرآن عجیب است، (وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى بَلْ لِلهِ الْأَمْرُ جَميعا) [10] ، با همین قرآن می‌شود کوه را به حرکت آورد، (لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ)، با همین قرآن می‌شود زمین را در نوردید، طی الارض کرد، با همین قرآن می‌شود با مرده سخن گفت، (أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى)، کدام قرآن است؟ اگر دانستی؟ تا نروی در خانه (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتاب) [11] و آن رمزهای خصوصیش، فوت شیشه‌گری، هر چیزی فوت شیشه‌گری دارد، تا فوت شیشه‌گری را از اوستا که (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتاب) نفهمی، از این قرآن، آن بهره‌ای که باید، نمی‌بری.

حضرت به کلبی فرمودند: این کدام قرآن است که خدا می‌گوید: هر وقت خواندی، ما تو را از چشم کفار مستور و مخفی نگه می‌داریم؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چطور تفسیر قرآن می‌کنی؟ گفت: بفرمایید، اتفاقا یک مرد کسروی هم آن‌جا بود، یعنی از بچه‌های ایران بود، چون سلاطین ایران را کِسری می‌گویند. حضرت فرمودند: فلان آیه در فلان سوره، فلان آیه در فلان سوره، فلان آیه در فلان سوره، سه تا آیه را گفتند، در عده الداعی نوشته است، سوره نحل و کهف است، این یک فوتی هم دارد، هم چین نیست که شما آیه را بخوانید و از دیدگان پنهان بشوید بروید بانک ملی را بزنید؟ ما اگر دستمان به یکی از این ابزار برسد، این کارها را می‌کنیم. می‌رویم بانک ملی را می‌زنیم. یک فوت‌هایی دارد به کسی نمی‌گویم. این مرد کسروی هم شنید و خصوصیات را تمام دانست، این کسروی را بردند حبسش کردند. روزها و هفته‌ها و ماه‌ها حبس بود، یک مرتبه یادش آمد که سه تا آیه امام صادق7 می‌گفت، خصوصیاتش را هم گفت.

یک اوستایی داشتم، یک آیه قرآن را گفت خواصش این است، بعد محرمانه به بعضی گفت یک فوتی هم آیه دارد، هر کس آن فوت را بلد بود از آیه آن اثر را می‌گرفت، هرکس بلد نبود نمی‌گرفت.

؟؟؟ 1:01:10 که هر الوات الدنگی، این شمشیرهای بران را به دست نگیرد، و هر غلطی می‌خواهد بکند. حواستان جمع باشد. یک مرتبه شروع به خواندن آیات کرد، رفت از محلی که بود آن طرف‌تر، پاسبان‌ها هیچی به او نگفتند، تا آمد بیرون و کسی به او چیزی نگفت، دید نمی‌بینندش. بعد حضرت رضا7 همین را برای کسی نقل کرد، آن کس در یکی از مسافرت‌ها در کشتی سوار بود و هفت تا کشتی با هم راه افتاده بودند، شش تا کشتی را دزدهای دریایی لختشان کردند، این کشتی هفتمی را سوار بود، این شروع کرد به خواندن، به برکت خواندن او، کشتی از چشم‌های دزدها مستور ماند به سلامتی رفت. هست آیات قرآن، آیات قرآن بیشتر از این‌ها اثر دارد، باید خصوصیاتی را بلد باشی.

تا دماغت به خاک مالیده نشود، تا در خانه امام زمان7 که ولی وقت است، آن طور که باید و شاید خودت را خوار و خاک نکنی و نچسبانی، آن‌ها به میل بیایند یک رمزی را به تو بگویند، آن بهره‌ها را نمی‌بری. کلیدش نزد (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتاب) است، (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتاب) امروز، امام زمان7 است.

تا خار و خاک نشوی، این را هم، به امام زمان7 بی سند حرف نمی‌زنم، دیده‌ام، تا خوار و خاک نشوی و آن حضرت نظر لطف به تو نکند، محال است فوت و فن بعضی از قرآن را بدست آوری و بفهمی. و اگر به دست آوردی، می‌فهمی قرآن چیست. (وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتی). امام زمان7 خودش عنده علم‌الکتاب است، همان آیه را می‌خواند و نمی‌بینیش، همان طور که پیغمبر می‌خواند، ابوجهل نمی‌دیدش.

زن ابوجهل یا ابولهب، یک مرتبه آمد که پیغمبر را بزند، آمد، پیغمبر آیه را خواندند، کسی پیغمبر را ندید، طرق عدیده‌ای داریم از طریق رموز و اسرار طبیعی و از طریق رموز و اسرار طلسماتی و از طریق آیات قرآن، طریق‌های دیگر هم به جان خودم هست، نمی‌خواهم بگویم، آب به دهان بعضی بچه‌ها می‌افتد و من را ول نمی‌کنند.

طرق دیگر هم بوده است، الان هم هست. تصرف در قوا می‌کنند، می‌گیرند، ؟؟؟ 1:05:05 می‌گیرند، ؟؟؟ مجمع النورین را این‌جا می‌گیرد با یک منیتیزم مجمع النورین را می‌گیرند و نمی‌بینند.

پس اگر گفتند: امام زمان7 در میان مردم می‌آید و پهلویشان می‌نشیند و نمی‌بینندش، نگو نمی‌شود، ؟؟؟ بین چشم و بین مرئی، هر دو از جنس یکدیگر، چطور می‌شود؟ این را علم امروز قبول ندارد! علم امروز کودکانه است ؟؟؟

علم امروز، علم هست، معتبر هم هست، جوان‌ها تحصیل کنید، گدای اروپا و آمریکا نشوید، کاری بکنید در همین علوم، آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها گدای شما بشوند، بیایند پیش شما تحصیل کنند و از شما دکترا و لیسانسشان را بگیرند. اما با این حال، علم هنوز کودکانه است، یک چیزهایی در این عالم هست که علم امروز به آن‌ها نرسیده است.

برگردم، یا می‌بینندش و نمی‌شناسندش، معنای غیبتش این است، هیچی دیگر نیست، یا می‌آید و نمی‌بینند و یا می‌آید و می‌بینند و نمی‌شناسندش.

بنده هفت سفر مکه رفتم، خدا به حرمت امام زمان7 همه شما را با پول خودتان، به بیت‌الله مشرف بفرماید.

در سفر دوم بود، سفر اولم حجه‌الاسلام بود، سفر دوم به نیابت امام زمان7 رفتم، یکی مرا مهمان کرد، من به نیابت حضرت رفتم، سفرهای دیگر به نیابت رفتم.

سفر دوم بود، ما نایب امام زمان7 شده بودیم، مکه رفته بودیم، شب و روز ؟؟؟ 1:07:40 در فکر بنده وجود مقدس امام عصر7. در کاروانی که بودیم 70 یا 80 نفر بودند، 10 نفر با من هم اتاق بودند، هر تعداد در اتاقی بودند، بیکار بودیم، من دائما بحثم از امام زمان0 بود، دائما، الا یک مقداری که راجع به خوراکی و نمازمان صحبت کردیم دیگر حرف دیگری نداشتیم. هر چه می‌رود سخن دوست خوش‌تر است.

من هم الان، به جان خودم، اگر جلویم را ول بدهند، و مستمع داشته باشم، دوره سال می‌خواهم همه منابرم را راجع به امام زمان7 بروم، اما چیزی که هست مشتری ندارم، جنس خوب است، اما جنس خوب را کم می‌خرندش، همه شلغم می‌خواهند، گلابی نمره یک نطنز را کم می‌طلبند.

شب و روز صحبتمان از امام زمان7 بود و از بزرگواری امام زمان7 بود و از تشرف خدمت امام زمان7 بود، دیوانه هستید، معطل چه هستید، هر چه می‌خواهید از خودش بخواهید، این ولی‌الله است، این باب‌الله است، این اذن‌الله است، این عین‌الله هست، وجودش وعاء مشیت خدا می‌باشد، (وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ یَشاءَ الله) [12] است، از پدر مهربان‌تر است، همان‌طوری که با پدرتان حرف می‌زنید، با حضرت حرف بزنید، نمی‌گویم دعاها را نخوانید، دعاها را بخوانید، زیارت‌ها را بخوانید، اما چون عربی نمی‌فهمید، از دعاها بهره‌برداری درست نمی‌کنید، با زبان فارسی ننه بابایی، با همان لهجه بیرجندی با حضرت حرف بزنید، تو راه که می‌روی، حرف بزن، همان‌طوری که با بابایت حرف می‌زنی، همان‌طوری که هزار تا شیطنت می‌کنی، چموشی و سه گوشی می‌کنی، باز به بابایت می‌گویی، بده، پول برای مدرسه بده، پول برای کتاب بده، پول برای دوچرخه بده، پول برای ورق بده، با این‌که هر روز بابایت را اذیت می‌کنی و فحشت می‌دهد، مع ذلک رویت به بابایت باز است،امام زمان7 از بابا به ما نزدیک‌تر است، هرچه می‌خواهید از او بخواهید، بابای ما تویی، ارباب ما تویی، بابای معنوی ما تویی، پناه ما تویی، شاه ما تویی، ماه ما تویی، تو ندهی چه کسی می‌خواهد بدهد، در خانه چه کسی برویم؟ با داشتن مثل تو اربابی در خانه چه کسی برویم، ننگ تو است، یا الله بده، یا الله بده، فهمیدید چی گفتم.

ما از این حرف‌ها می‌گفتیم و این‌ها تحت تاثیر واقع می‌شدند، می‌گفتند: چه کسی کجا خدمت حضرت رسیده است؟ چه کسی کجا بهره برده است؟

آقا یکی از این‌ها بود،

هر کسی را آدم نمی‌تواند بشناسد، اولیایی تحت قبایی هستند، من تو جمعیت نمی‌دانم چه کسی حالش را خدا تغییر می‌دهد، معمم است، مکلا است، پیر ریش‌دار است، بچه ریش در نیاورده است، بازاری است، این‌ها را خدا می‌شناسد، «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ » [13] ، کدام یک معدن طلا هستید؟ کدام یک معدن آهن هستید؟ کدام معدن ذغال سنگ هستید؟ این‌ها را دیگر خدا می‌داند.

آقا، یکی از این‌ها ظاهرا صیقلی شده بود، یک روز نشسته بودیم، دیدیم این آمد، اما حال عجیب دیگری پیدا کرده است، اشکی که از او می‌ریزد و آتش سینه است که از او مشتعل شده است، هی من را دعا می‌کرد، «فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَيْرُ فَقِيهٍ وَ رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ » [14] .

الان سر قبر مرحوم آیت‌الله تهامی قدس الله سره، ده، دوازده تا نوار است که ضبط می‌کنند، این نوار را به خانه‌ات می‌بری و کوکش می‌کنی و نوار بنا به صحبت کردن می‌کند، یکی هم پشت در است، می‌گویند: کی صحبت می‌کند؟ می‌گویند: آقای حلبی، حلبی پلاستیکی است، این حلبی گوشتی است، آن حلبی پلاستیکی، شما از نواری که صحبت می‌کند توقع دارید؟ که نوار پدر سوخته، تو که این حرف‌ها را می‌گویی، خودت هم عمل می‌کنی یا نه؟ آن نوار است. «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال» [15] ، به گوینده نظر ندارید.

سخن دان اگر که حالش چیست   بر گذارنده سخن منگر

سخنان را ؟؟؟ 1:13:50 از نوار توقع ندارید، چون عمل نمی‌کند، پس ما گوش نمی‌دهیم، بنده نوار هستم، آن نوار پلاستیکی است، بنده نوار گوشتی هستم، شما از نوار توقع عمل نداشته باشید. ببینید حرف‌ها اگر درست است، خودتان عمل کنید.

بنده یک خبیثی، ؟؟؟ حرف را بشنوید و لو از دهان کسی‌که عمل نمی‌کند، نوار گوشتی هستم. این شروع کرد به دعا کردن، چی شده؟

همان‌طورکه تو می‌گفتی، ما رفتیم محکم گرفتیم، یاالله بده، یاالله بده. ما زحمت کشیدیم آمدیم، سیزده، چهارده، پانزده، فرسخ راه آمدیم، این‌جا ما از تو بهره نبریم، کجا می‌خواهیم ببریم؟ این‌جا مسجدالحرام است و موقع حج است، یا الله بده، من دلم می‌خواهد حجرالاسود را زیارت کنم. و آن حجرالاسود را در موقع حج زیارت کردن کار حضرت فیل است!

این آفریقایی‌ها ؟؟؟ 1:15:25 مثل گلوله، این‌ها پشت هم را می‌گیرند، یک مرتبه می‌آیند، هرکس بخواهد نزدیک حجرالاسود برود، زیر پا لهش می‌کنند، ما مگر می‌توانیم حجر الاسود را زیارت کنیم؟

همین‌طور گریه می‌کردم، یک وقت دیدم کنار خانه راه باز شد، مثل این‌که یک کسی دارد عین عرب‌ها را ؟؟؟ آفریقایی‌ها را ؟؟؟. آدمی ضعیف‌المزاج بود، بین پنجاه و شصت سالش بود، خیلی هم هنرمند نبود.

راه را باز کرد. رفتم، ریسمانی آن‌جا بود، آن را گرفتم، مثل جاده صاف، رفتم، رفتم، تا به حجرالاسود رسیدم و حجرالاسود را خوب بوسیدمش، زیارت کردم، باز همچین که خواستم بگردم، یک وقت دیدم یکی این‌طوری کرد، یک عربی، به زبان عربی یا فارسی، الان یادم نیست. گفت: بگیر، دیدم یک کیسه پول است. آقا پول به من داد، سکه عربی و غیر عربی.

و گریه کرد، گفت: راست می‌گویی هرکس بچسبد به امام زمان7 عاقبت آقا عنایت و آقایی می‌کند. از بابا مهربان‌تر است. ما دروغ می‌گوییم، نمی‌رویم، اگر برویم، به ما زودتر عنایت می‌کند.

گفتم: ؟؟؟ 1:17:20 سکه بده ؟؟؟ جان من ؟؟؟شش، هفت تا، گفت نمی‌شود، گفتم: من حق تعلیم به تو دارم، ؟؟؟ گفت: همه‌اش درست است، تهران بیا، مهمانت می‌کنم، هر چه بخواهی به تو اظهار ارادت می‌کنم، صحبت این سکه‌ها را نکن، این‌ها به جان من بند است، سکه‌ای است که آقا امام زمان7 به من داده است.

اگر بخواهم از این قضایا برایتان نقل کنم الی ما شاءالله است.

خدایا به حق محمد و آل محمد: پیوند ولای این جمع را با امام زمانشان7 محکم‌تر بفرما.

وقت گذشت، اشکال غیبت ان‌شاءالله فردا شب.

این‌ها بد نبود، باید یک مقداری گفته شود، خلاصه کردم و الا مطلب بیشتر از این‌ها است.

ای آینه جمال سبحانی		وی 1:18:50 ؟؟؟ خدا ؟؟؟ نکو برهان

ای مولا

بگذشت هزار سال و بل افزون		کاین شام فراق نشد پایان

به حق مادرت فاطمه زهرا3 امشب فرج خودت را از خدا بخواه.

دعاهای ما را در فرجت، و در تعجیل فرجت، آمین بفرما.

در همان زیارتی که نسبت به حضرت دادند، یک چند جمله روضه خوانی دارد، یک جمله‌اش را می‌گویم.

می‌گوید: یا جداه

«أَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِداً إِلَى خِيَامِكَ قَاصِداً مُحَمْحِماً بَاكِيا» [16]

امام حسین7 این آخری‌ها که بی‌کس شده بود، فقط خودش بود و خودش بود، شمشیر را بدست گرفته بود، مثل یک مرد دلاور جنگی، دیگر قتل جوان و قتل برادر و برادرزاده‌ها، این‌ها همه انباشته شده است، ولی غیرت ناموسی امام حسین7 نمی‌گذارد که امام حسین7 از پای در افتد، شمشیر را کشیدند، مواظب هستند. از آن طرف به سمت خیمه‌ها می‌آیند، این لامذهب‌ها به طرف خیمه‌ها حمله می‌کردند، غیرت ناموسی امام حسین7 نمی‌گذاشت.

شمشیر را می‌کشید، این‌ها را می‌زد مثل یک گله روباه این‌ها را عقب می‌نشاندشان، ؟؟؟ 1:22:50 همچین که دور می‌شد از خیمه‌ها باز زن و بچه تنها هستند، برای این‌که آن‌ها قوت قلب داشته باشند، می‌آمد بالای بلندی فریاد می‌زد: «لا حول و لا قوه الا بالله» که صدا به گوش زن‌ها برسد، زن‌ها بدانند هنوز آقایشان زنده است، دلشان قوی باشد، یک ربع ساعت یا بیشتر گذشت، صدای امام حسین7 بلند نشد.

زن‌ها می‌شنوید، می‌خواهم از پشت پرده ناله‌هایتان بلند شود.

صدای امام حسین7 به گوش زن‌ها نرسید، زن‌ها همه مضطرب هستند، همه منقلب هستند، خبری نشد، صدایش به گوشمان نمی‌رسد، در همین انقلاب بودند یک وقت صدای ذوالجناح را شنیدند، ذو الجناح شیهه می‌کشد.

به به، خوب گریه می‌کنید، هرکس اشکش می‌آید، ناله‌اش را مرخص کند،

همه به هوای لقای سیدالشهداء از خیمه بیرون آمدند.

وای، همچین که نگاه کردند دیدند، زین ذو الجناح واژگون است، یالش غرق خون است.

همه، زن و مرد، دنبال اولاد امام حسین7 ناله بکشید،

یک مرتبه 64 زن و بچه، با پای برهنه، میان بیابان، هی سیلی به صورتشان می‌زنند، همه داد می‌کشیدند.

وا محمداه، وا علیاه.

به حق مولانا الحسین المظلوم7 و باهل بیته المظلومین: با حال ناله و تضرع به درگاه خدا،

ده نوبت بلند:

یا الله

خدایا به مظلومیت و سوز سینه مولا و اهل و عیال امام حسین7 همین ساعت امر ظهور امام زمان7 را اصلاح بفرما.

ما را به دیدار و به یاری این بزرگوار سعادتمند بفرما.

دل ما را از نور معرفت خودت و ولایت ولیت، مملو و متجلی فرما.

قلب مطهر امام عصر7 را از ما خشنود بدار.

ما را در ظل ولای ولایش، از هر خطا و از هر خطری حفظ بفرما.

مشکلات ما را آسان گردان.

گرفتاری‌هایمان را بر طرف فرما.

بیمارانمان را شفای خیر بده.

چند نفر بیمار ملتمس دعا، عاجلا لباس عافیت بپوشان.

خدایا، بیماری نادانی را که بدترین بیماری‌ها است، از ما دور گردان.

گناهان ما را ببخش.

توفیق تقوی و پرهیز از گناه تا آخر عمر به ما عطا بفرما.

ذوی‌الحقوق رفته ما را رحمت فرما.

علما و روحامیین گذشته ما، خطبا و وعاظ دینی گذشته ما، مدرسین علوم دینی، محصلین علوم دینی، هرکس در صراط دین و علم دین بوده است و تربیت مسلمین رحمت فرما.

آن‌ها که زده هستند، سیما روحانیین این شهر به طبقاتشان، در پناه امام زمان7 از جمیع آفات مصون و مامون بدار.

ما را قدردان نعمت روحانیتمان بفرما.

خیرات و برکات آسمانیت و زمینیت را بر ما مبذول و موفر بفرما.

آقایان محترمین، بانوان مخدرات، هر حاجت شرعی دیگر دارند برآور.

این خدمت‌ها را به دربار اهل‌البیت قبول بفرما.

پاداش جزیل و اجر جمیل، در دنیا و آخرت، به همه خدمتگزاران اهل‌البیت عطا بفرما.

بالنبی و آله و عجل فی فرج مولانا صاحب الزمان.

[1] . بقره: 1-3

[2] یس : 11

[3] توبه : 14

[4] اسراء : 82

[5] عصر : 1 – 2 – 3

[6] ابراهیم : 5

[7] اسراء : 45

[8] اسراء : 45

[9] اسراء : 45

[10] رعد : 31

[11] رعد : 43

[12] انسان : 30

[13] کافی : ج 8 ص 177

[14] کافی : ج 1 ص 403

[15] غررالحکم ص 438 ح 1037 – عبارت: لا تنظر إلى من قال و انظر إلى ما قال

[16] بحارالانوار : ج 98 ص 322